

بعید یا سب سے پیوستہ بخاطر گذشتہ کہ ایام تابستان پنجم بدر مختلف توجہ فرمائے چون تعریف بر شکل ملک گجرات بسیار شنیده میشود  
 و شهرت احمد آباد را نسبتے نامندہ بود قصد گجرات بخمال گذشتہ آخر اسے بودن احمد آباد قرار گرفت و از آنجا که حمایت و حراست آنروز  
 حق سبحانہ ہمہ جا دہمہ وقت حافظ و ناصر این نیاز مند است مقارن این حال خبر رسید کہ باز در آگرہ اثر و باء ظاہر شد و مردم  
 بسیار تلف میشوند بنا برین فسخ عزیمت آگرہ کہ بالہام غیبی در خاطر پر تو افگندہ بود مصمم گشت جشن مبارک شنبہ بیست سویم بمنزل جلالہ  
 ترتیب یافت پیش ازین صنایع سکہ چنان بود کہ یک روسے زر اسم مرآتقش می کردند و بر روسے دیگر نام مقام و ماہ و سنہ  
 جلوس در نیولا بخاطر رسید کہ بجاسے ماہ صورت بر جے را کہ آن ماہ منصوب باشد نقش بکنند مثلاً در ماہ فروردی صورت برہ و در  
 اردی بہشت شکل لوز و چون ہمچنین در نہر ماہ کہ سکہ شود یک طرف صورت آن برج را بنوعی نقش کنند کہ حضرت نیر عظیم ازان طالع  
 باشد و این تصرف خاصہ من است و تا حال نشدہ بود

درین روز اعتقاد خان بعبایت علم سرفرازی یافت بہ مروت خان کہ از تعینات صوبہ بنگالہ است نیر علم مرحمت شد و شب شنبہ  
 بیست و ہفتم در موضع بدر والہ از پرگنہ سمرانزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کول شنیدہ شد کویل مرغے است از عالم  
 زاغ غایتاً در جثہ خود تر ہر دو چشم زاغ سیاہ می باشد و از کول سترخ ماوہ او خالہاے سفیدی دارد و ز سیاہ یک رنگ است زاو  
 بعبایت خوش آوازے باشد بلکہ آواز او را بیچ نسبتے با آواز ماوہ او نیست کویل و در حقیقت بلبل ہندی است ہچنان کہ مستے  
 و شورش بلبل در بہاری باشد آشوب کویل در آمد بر سات کہ بہار ہندوستان است می شود و نالہ اش بعبایت دلنشین و مؤثر است  
 و آغازستی او مقارن است بر سیدن انہ اکثر بر درخت انہ می نشیند و از رنگ و بوے انہ محفوظ است و از عرایب آنکہ کویل  
 خود یکے از بیضہ بر نمی آرد و در وقت بیضہ ندادن بہر جا آشیانہ زاغ را خالی می یابد بیضہ آن را بہتقا شکستہ بیرون سے اندازد  
 و خود بجاسے آن بیضہ می نهد و می پرو و داغ آن را بیضہ خود تصور کردہ بچے برے آرد و پرو و ریش میدہد و این امر غریب  
 را من خود در الہ آباد مشاہدہ کردہ ہم شب کم شنبہ بیست و نہم کنار دریاے سے منزل شد و جشن مبارک شنبہ در ان محل  
 ترتیب یافت دو چشمہ در کنار دریاے می ظاہر شد بعبایت آب صاف داشت چنانچہ کہ اگر دانیہ خشتخاش ہم در او افتد  
 تمام ظاہری شود تمام آن روز بہر اہی اہل محل گذرا نیدہ شد چون سیر منزل و لکش بود فرمودم کہ بر لب ہر چشمہ صفوایت بہر  
 جمعہ در دریاے سے شکار ماہے کردہ شد و ماہی ہاسے کلان پولک دار بدام افتاد و نخست بفرزند شاہ جہان شد کہ  
 شمشیر محمد بیاز نماید بعد ازان با مراد سوم کہ شمشیر ہاسے کہ در کمر بستہ اند بید از ند شمشیر آن فرزند بہتر از نیر بود

اینست نقش اسے سکہ عهد جهانگیری کہ یک طرف آن شکل بروج دوازده گانه نقش  
می شود من بسیار اصل آن سکه اسے دوازده گانه را بہر سانیدہ نقل  
آن ہا بعینہ درین مقام نقشسے کنم

نقش سکہ صورت حمل مطابق ماہ فروردین

نقش سکہ صورت ثور مطابق ماہ اردی بہشت



نقش سکہ صورت جوزا مطابق ماہ خرداد

نقش سکہ صورت سرطان مطابق ماہ تیر

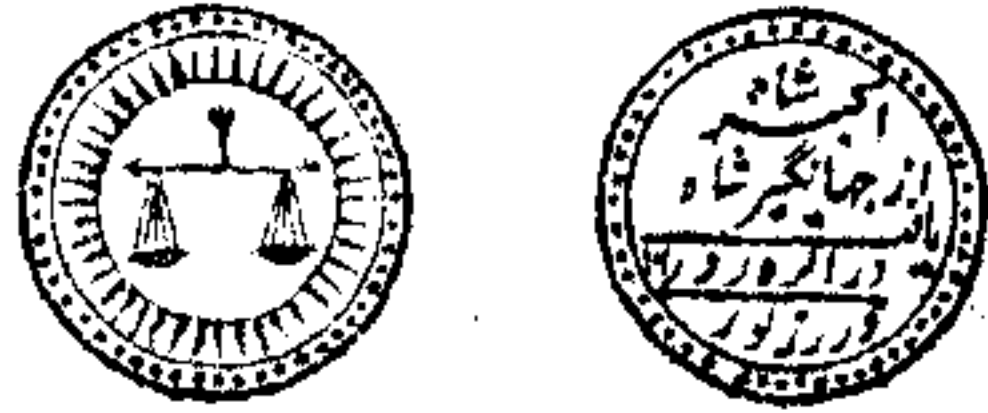


نقش سکہ صورت اسد مطابق ماہ مرداد

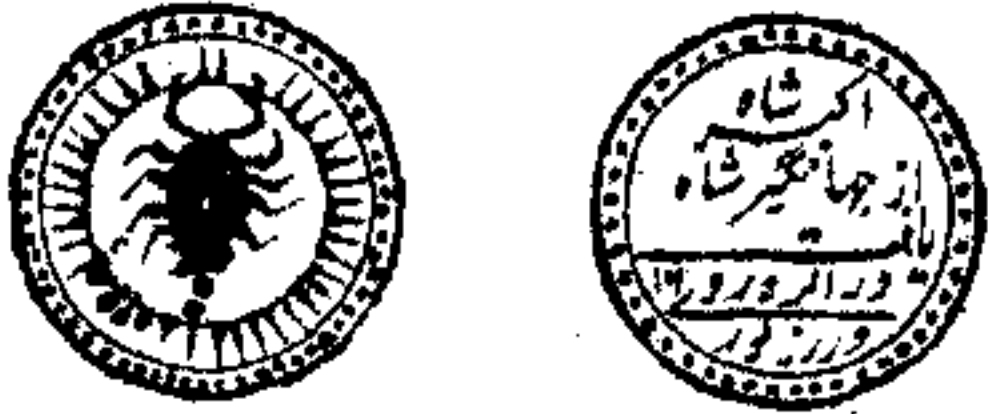
نقش سکہ صورت سنبلہ مطابق ماہ شہر پور



نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر



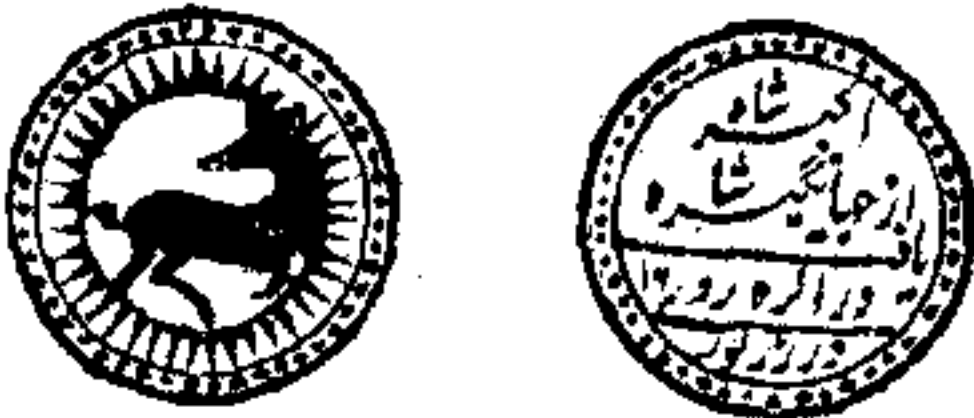
نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه آبان



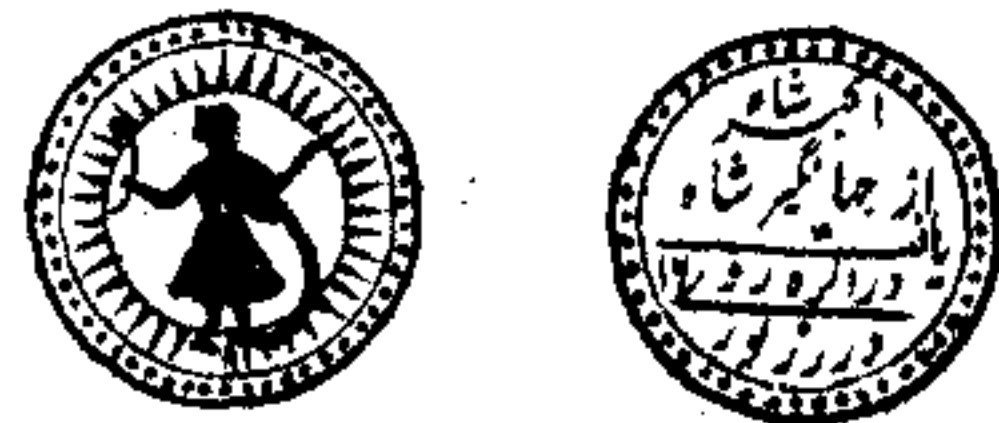
نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر



نقش سکه صورت جلدی مطابق ماه دسی



نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن



نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندیار



ماهی پانجمی از بندها که حاضر بودند قسمت نمودند شب شنبه غره اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به سیاهلان  
 و تواجیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک بر راه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بجنور بیارند که بدست  
 خود خیر کنم که هم باعث مشغولیت و هم نامردان بقیض میرسد که ام مشغول به این خواهد بود و روز دوشنبه سویم شجاعت خان  
 عرب و همت خان و دیگر بنده های که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریا قند مشایخ و ارباب معلوت  
 که در احمد آباد وطن دارند ملازمت نمودند و روز سه شنبه چهارم کنار دریا که محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را  
 که فرزند شاه جهان بگومت گجرات گذاشته بود و سعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاریه ترتیب  
 یافت نا هر خان حسب احکم از صوبه دکن آمده سعادت کورنش فرق عزت بر افراخت بفرزند شاه جهان انگشتری الماس از  
 بابت پیشکش قطب الملک که هزار قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً در آن الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط حرکت در زیر  
 آن واقع بود چنانچه نقش مد ظاهیر میشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حال آنکه رنگ و تراش در چون هر عیب  
 است لیکن بظاهیر عام فریب بود و معجزه از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان می خواست که از عنایم فتح دکن  
 یا بود بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه با بجهت ایشان ارسال میداد و درین روز هزار روپیه  
 و روجه انعام بر کمر اسے با فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک  
 استحضار تمام دارد نامش بونٹ بود یعنی نهال بخاطر رسید که پیر مردے را بونٹ گفتن بے نسبت است خصوص الحال که بسحاب کبریت  
 ما سر سبز و بارور بوده باشد بنا بر آن حکم فرمودم که بعد ازین او را بر کمرای میگفته باشند بر که بزبان ہندی درخت را میگویند روز  
 جمعه ہفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولی در ساعت مسعود مختار بمبارک کے دفتر نے بشہرا احمد آباد در آمد وقت سواری فرزند  
 بلند اقبال شاه جهان بیست ہزار چرن کچھ ہزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا در دو تختانہ نثار کنان شناستم چون  
 بدو تختانہ نزول اقبال فرمودم طرہ مرصع کہ بیست و پنج ہزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذاریند و از بندہ ہاے ادا کہ دین  
 صوبہ گذاشته بود نیز پیشکشما آور و ندہمہ بہت قریب بچھل ہزار روپیه شدہ باشد چون بعرض رسید کہ خواجہ بیگ میزرا سے  
 صفوی و احمد نگر بجوار سفرت ایردی پیوستہ خیر خان را کہ بفرزند می برگزیدہ بود بلکہ از فرزند صلی گرامی تر میداشت و در حقیقت  
 جوان رشید خدمت طلب و بندہ قابل تربیت است بمنصب دو ہزاری ذات و سوار از اہل و اخوانہ سرفراز ساختہ حراست قلند  
 احمد نگر بعدہ او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت ہوا بیماری در میان مردم شایع شدہ و از اہل شہر دارو کم کسے باشد

که دوسر روز سے باین بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درواغنا بهم میرسد و در عرض دوسه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت  
دستے اثر ضعف دستے باقی می ماند غایتا عاقبت بخیر است و حذر جانے بکسے کم میرسد و از مردم کمین سال که درین ملک  
توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سه سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوا سے گجرات  
زبوسنے ظاہر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانے را که سبب نگرانی خاطر  
است از میان مردم بردارد و روز مبارک شبته سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب ہزار و پانصدی ذات و سوار  
و عنایت علم سرفراز سے یافتہ بخدمت فوجداری سرکار پٹن تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکنؤ بمنصب ہزاری ذات و ہفتصد  
سوار ممتاز گشت منصب علی قلے درمن کہ از تعینات صوبہ قندھار است بالتماس برادر خان صاحب صوبہ قندھار ہزار ذات  
و ہفتصد سوار حکم شد سید ہز بر خان بارہ بمنصب ہزاری ذات و چار صد سوار سر بلندی یافت زبردست خان را بمنصب شصتصدی  
ذات و سے صد و پنجاہ سوار سرفراز فرمودم درینو لا قاسم خواجہ وہ بندی پنج دست باز تو یغون از ما در التمر بصوب یکے از  
اقوام خود برسم نیاز سال داشته بود یک دست در راه خارج شد چار دست سلامت در او حین رسیدند حکم فرمودم کہ مبلغ  
پنج ہزار روپیہ حوالہ کس ایشان نمایند کہ از ہر قسم متاع کہ مرصنے خواجہ داغ اقبیاج نموده برود ہزار روپیہ بشمار الیہ العام شد  
و ہمدین وقت خان عالم کہ نزد دار اسے ایران باطلچی گرمی رفتہ بود یک دست باز آشیانی کہ بزبان پارسی اکٹہ سے گویند  
پیشکش فرستادہ بود از نظر گذشت بظاہر علاستے کہ از بازو امی تمیز توان کردند ارد بعد از پرائیدن تفاوت ظاہر میشود و روز  
مبارک شبته ستم میر ابو الصالح خویش مرحومی میرزا یوسف خان حسب احکم از دکن آمدہ سعادت آستانہوس دریافتہ شد ہر  
نذر و کلگی مرصع پیشکش گذرانید میرزا یوسف خان از سادات رضوی مشہد است و سلسلہ انہاد در خراسان ہمیشہ معزز و مکرم  
بودہ اند و بالفعل برادرم شاہ عباس صبیہ خود را بہ برادر خرد میر ابو الصالح مذکور نسبت کردہ پدرش مرزا تقی خادم باسٹے  
روحہ رضیہ امام ہشتم است و میرزا یوسف خان بیامن تربیت حضرت عرش آشیانے بمرتبہ امارت و منصب پنج ہزاری رسیده بود  
بے تکلف خوب میر سے بود و نوکر را بسیار تیزک میداشت و بسیاری از خویشان او برگردا و فراہم آمدہ بودند و صوبہ دکن بر حمت  
حق پیوست اگرچہ فرزند بسیار از و ماند و نظر بہ حقوق قدیم رعایتہا یافتند خصوص و تربیت پسر کلانش نہایت توجہ مبذول گشت و راندک  
دہت بمرتبہ امارت رسانیدم غایتا از و تا پد فرق بسیار سے است روز مبارک شبته سبت و ہفتم حکیم مسیح الزمان بیست ہزار در سبب نعام  
مرحمت شد و حکیم روح اللہ صد ہر و ہزار روپیہ عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافتہ بود و دید کہ ہواسے گجرات بغایت

ناسازگار است حکیم ندکوی گفت همین که شما در شراب و ایون معتاد اندک کمی خورد فرمود تمام این کوفت شما بیکبارگی بظرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو از نیها کم کردم در همان روز اول بسیار فائده کرد و روز مبارک شنبه سویم خورد و او ماه تزلزل باش خان منصب هزار و پانصد یزات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرض داشت کجیت خان داروغه قیل خانه و بلوچ خان قراول سگی رسید که تا حال شصت و نه زنجیر فل از زرماده شکار شده بود و بعد ازین هر چه شود عرض داشت خواهد شد حکم کردم که قیل پیر و آنچه خورد باشد ز نهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از زرماده هر چه بنظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهارم مبلغ دو هزار روپیه کجیت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسب حاصلی کچی که از اسپان سره جام بود پیشکش نمود بود و بر وجه زنگو دیو مرحت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول سگی که بخدمت شکا قیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانزدهم اثر گرانی در دسر خود یافتم آخر به تب منجر شد شب پیاله های معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تب افزووم و تا دم صبح بزرگتر می طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تب تحقیق یافت و باستصواب حکما شب ثلثان مقدار پیاله خورده شد و کجیت خوردن شور باسه ماش و برنج هر چند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند تو انستم بخود قرار داد تا بعد نمیرسیده ام یاد ندارم که هرگز شور باسه بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجلاسه روز و شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تب کشیده ام و ضعف و بیطایقه بحدیست که گویا در تمام صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمی شود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بی فیض شهر ساخته بعد از او دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند و هایش مسوم و زمینش کم آب و در یک بوم و گرد و غبار بحدیست که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و دروخانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک می باشد چاهها اکثر شوره و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصوابون گاواران و دوغاب شده مردم اعیان که بقدر سامانے دارند در خانه های خود برکما ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پرمی سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مصنرات آبی که هرگز هوا با و نرسد راه برآمد بخار داشته باشد ظاهراست بیرون شهر کجا به سبزه در پا حین تمام صحرا قوم زار است و نسیمی که از روسه قوم و زرد فیض او معلوم صبح

ای تو مجموعه خوبی کجیه نامست خوانم

پیش ازین احمد آباد را اگر آباد گفته بودم الحال نمی دانم که سمومستان نام نم یا بیارستان خوانم یا ز قوم زار گویم یا جنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبوده یگر روز درین محنت سرا وقت نمی فرمودم و سلیمان دار بر محنت با داشته بیرون میشتا تمم خلق خدا را



بریک گل زحمت صد خار می باشد کشید

غزلی گفته و سیراز شتم صنفوی و سیراز مراد پسر او نیز طبع آزمائی نموده اند مطلقه در دیده بخاطر رسید

ساغری بر رخ گلزار می باید کشید | ابر بسیار راست می بسیار می باید کشید

از ایستادهاست بزم حضور هر که طبع بطبی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است نقل  
 و تمام بنظر در آمد غیر از آن مصرع که بطریق مثل زبان زور روزگار شده و دیگر کاره نساخته بقایت ساده و هموار گفته درین تاریخ خبر  
 فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کار طلبه از ناصیه احوال آنها ظاهر بود  
 بنا حسب مناسبت سرفرازی یافته بخدمت صوبه گلش و کابل تعیین شدند منصب او دو هزار دپالقدی بود پسر کلان او بنصب  
 سه هزار دپالقدی و پسر دیگر بنصب نصدی ممتاز گشت روز مبارک شنبه چهاردهم خواجه باقیخان که بجا اهرصالت و شرافت و نجابت  
 و شجاعت آراستگی دارد و یکی از بنا نجابت ملک برار بعد از دست بنصب هزار دپالقدی و هزار سوار اصل و اضافه و خطاب  
 باقیخان علم عزت بر افراخت راسه کنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود دیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت در غولاجفت شدن سارس  
 که تا حال دیده نشده بود در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر در آمد سارس جانوریست از عالم کلنگ فاینا از کلنگ ده دماز  
 بر کلان تر و میان سر بر نهاده بود پسته است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد که  
 در صحرای جفت ببری برد و جانگایل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرای آورده در خانه بانگامی دارند و با مردم نه  
 می گویند القصر جفت سارے است و سرکار من که لیل و مجنون نام نهاده ام روزی که یکی از خواجه سربان عرض کرد که در حضور  
 اینها با هم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه بازار او جفت شدن داشته باشد مرا آگاه سازند و هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که بازی  
 خواهند که جفت شوند در لحظه خود بجهت تماشا شاقتم آده پاپای خود را راست گذاشته اندک خم کرد و ز اول یک پاپای خود را از  
 زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد از آن پاپای دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد آنگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته  
 نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه برگردانده گشت بکن که بیضه نهاده بچه هم بر آرد و از الفت و محبت سارس با جفت خود  
 نظما عزیز و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و عزابت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این نگاه  
 است و در فن شکار و قراولی و قوت تمام دارد عرض کرد که روزی که بیکار رفتم بودم سارے نشسته با قدم چون نزدیک تر  
 شاقتم از جاس خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر منفی و ایله یافته شد جاس که نشسته بود در قتم استخوانی چند با شسته بر نظر



در آمد که در زیر خود گرفته نشسته بود و در آن دام چیده خود را بگوشه کشیدم خواست که بجای خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتیم بنایت سبک به نظر در آمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و گرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده داشت بری با استخوانی چند بدست در آمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او باین روز نشسته

بگذاخت من از بپردل افزود مرا | افزودت چو شمع آه جانسوز مرا | روز طربم سیاه شد چون شب غم | بنشاند فراق تو بدین روز مرا

هست خان که از بنده پاس خوب من است و سخن او اعتماد را می شاید عرض کرد که در برگنه دو حد جنت سار سے بر کنار تال بنظر در آمد از بنده قجیان من کیے راز و وہان جاسرش بریدہ پاک ساخت قنار اور ان منزل دو سه روز مقام واقع شد جنت ۱ و پیوسته در آن گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا از بیقراری او دل بدروسی آمد و غیر از ندامت چاره نبود چون از آن منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از میت و پنج روز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان آنجا مال و حال و خاتمت احوال آن سار سے پرسیدم گفتند که در بهمان روز جان داد و هنوز اثر سے از استخوان و پروبال او بر جا است من خود با بخار فته دیدم نوعی که گفته بودند نشان یا قتم ازین عالم نعلها در میان مردم بسیار است نوشتن آنها طوسے دار و روز شبانه شانزدهم خبر فوت را اوت شنکر که از تعینات صوبہ بہار بود بعضی رسید و مانسنگہ پسر کلان او بنصب دو ہزاری ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافہ منصب سرفراز شدند و بتابعت او ما مور گشتند روز مبارک شنبہ بست و یکم فیل باون سر شکار خاصہ کہ بحبت رام شدن در برگنه دو حد گذاشته شده بود بدرگاہ رسید حکم فرمودم کہ نزدیک بجزو کہ طرف دریا بنگاہ دارند کہ ہمیشہ در مد نظر باشد و در فیل خانہ حضرت عرش آشیانے کلان تر از فیل در جنسال کہ مدتہا سر حلقہ فیلمان خاصہ بود بنظر من در نیامد ارتقا ع آن چہار درع و سہ نیم پاگز آئی بود کہ ہشت درع و سہ انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلمان سرکار من از سہہ کلان تر بہلوان عالم گجراج است کہ عرش آشیانی خود بدولت شکار فرمود و بودند و سر حلقہ فیلمان خاصہ منست ارتقا عش چہار درع و نیم پاست کہ ہفت درع و ہفت انگشت شرعی باشد گز شرعی بعضی بست و چہار انگشت آدم متساوی الحلقہ قرار یافتہ و گز آئی بعضی چہل انگشت است درین تاریخ مظفر خان کہ بخدمت صاحب صوبگی ولایت ٹٹہ سرفراز شدہ بود سعادت آستانوس دریافت صد ہر و صد روپیہ نذر و موازی یک لک روپیہ از جواہر و مرصع آلات پیشکش گذرانید در نیولا خبر رسید کہ حق سجانہ قاسیٰ بفرزند پرویز پسر سے از صلیبہ مغفوری شاہ مراد کرامت فرمود امید کہ قدش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبہ بست و چہارم رام سے بہارہ دولت آستانوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکشن

سورت

بدریا سے شور پیوستہ است بہارہ و جام از یک حداند و بدہ پشت بالاتر ہم میرسند غایتاً بحبت ملک جمعیت اعتبار بہارہ از جام  
 بیش است مے گویند کہ بدین پنج یک از سلاطین گجرات نیامدہ سلطان محمود فوجی بر سر او فرستادہ بود جنگ صفت کرد و شکست  
 بر فوج محمود افتاد القصر در وقتے کہ خان اعظم بہ تخیر قلعہ چونا گڑھ ملک سورت تہ شتافت تنوکہ مخاطب بسطان مظفر بود و خود را  
 وارث ملک میگرفت بحال تہاہ در پناہ زمینداران روزگار سبزی بر و بعد از ان جام با فوج منصورہ جنگ صفت کرد و شکست خورد  
 و تنوہ پناہ راسے بہارہ در آمد خان اعظم نور از راسے بہارہ طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت باشک منصور نہداشت  
 نور اسپرہہ باین دو لشخو اہی از صدمات افواج قاہرہ محفوظ ماند در ان وقت کہ احمد آباد بمورد مرگب اقبال آراستگی یافت و بزودی  
 کوچ شد بلزمست رسید زمین او ہم خیلے راہ بود و فرصت نیز متقاضی تعیین افواج نمود چون کسب اتفاق باز مراجعت واقع شد زمین  
 دفع فرزند شاہ بہمان راجہ بکرم بحیثیت را با فوجی از بندہ ہاسے در گاہ تعیین فرمود او نجات نمود را منحصر در آمدن دانستہ خود بسجاعت  
 آستانوس شتافت و دو لیست ہر دو ہزار روپیہ نذر و صداسپ پیشکش گذرانید غایتاً از اسپان او کیے انچنان نبود کہ خاطر پسند  
 باشد عمرش از ہشتاد زیادہ بنظر مے در آمد و خود میگوید کہ نود سال دارم کہ در حواس و قوای ظاہر فتورے زفتہ از مردم او  
 پیری بنظر در آمدہ موی ریش و بروت و ابرو مے اوسفید شدہ میگوید کہ ایام طفولیت مرا راسے بہارہ یاد دار و در پیش او  
 از خردی کلان شدہ ام درین تاریخ ابو الحسن مصور بختاب نادر الزمانی سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچہ ہائیکہ نامہ کشیدہ  
 بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مور و الطاف سیکر ان گشت کارش بعیار کامل رسیدہ و تصویر او از کار نامہ ہائے  
 روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز او ستاد عبدالحی و استاد بہزاد و صفحہ روزگار می بودند انصاف کار  
 اوسے دادند پدرش آقا رضائی مروی در زمان شاہزادگی من بخدمت من پیوستہ اورا نسبت خانزادی باین در گاہ است غایتاً  
 اورا پنج آشنائی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکہ از یک عالم نمیتوان گفت و من نسبت با و حقوق تربیت بسیار است اچھنوں  
 تا حال خاطر ہمیشہ متوجہ تربیت او بودہ تا کارش بدین درجہ رسیدہ الحق نادرہ زمان خود بودہ و بچھنوں استاد منصور نقاش کہ بختاب  
 نادر العصری ممتاز است و در فن نقاشی بگانہ عصر خود است و در عمد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود تدارک نہ مرا ذوق  
 تصویر و ہمارت تمیز او بجاسے رسید کہ از استادان گذشتہ و جلال کار ہر کس بنظر در مے آید بے آنکہ نامش مذکور شود بدیہہ دریا ہم کہ  
 کار فلان است بلکہ اگر مجلیے باشد مشتعل بر چند چہرہ و ہر چہرہ کار کیے از استادان باشد می توانم یافت کہ ہر چہرہ کار کیست و اگر در یکی  
 صورت چشم و ابرو را بگیرے کشیدہ باشد در صورت می فہم کہ اصل چہرہ کار کیست و چشم و ابرو را کہ ساخت شب یکشنبہ مے و حکیم

تیسرا ماہ باران عظیم شد تا روز سہ شنبہ غزہ آمد و ماہ آگہی لشدت ہر چہ تمام تر بارید و تا شازدہ روز پوئستہ ابر و باران بود چون  
 این ملک رنگ بوم است و بنا باش در غایت زبونی عمارات بسیار و قناد و اساس حیات محبتی از یاد آمد از ستوطنان این شہر  
 شنیدہ شد کہ مثل باران امسال یاوندانند کہ در ہیج منہ شدہ باشد رودخانہ ساہنہر متھے اگر چہ بظاہر بر آب می نماید غایتا اکثر  
 جا پایابست فیل خود ہمیشہ آمد و رفت میکنند همین کہ بیکروز اساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگنزدند سر شنبہ این رودخانہ در  
 کوہستان در ملک رانا واقع است از کرپوہ کوکرہ برمی آید و یک ونیم کرپوہ طے نموده از تہ میر پور میگنزد و در انجا این رودخانہ را  
 دریائے واکل میگویند چون سہ کرپوہ از میر پور گذشت ساہنہر متھے نامند روز مبارک شنبہ دہم را و بہارہ بغایت فیل نزوادم  
 فیل و خمر مرغ و چار انگشتی از یاقوت سرخ و یاقوت زر و ونیلیم و زمرد و سرفرازے یافت پیش ازین التالیق جان سپار خان خانان  
 سپہ سالار حسب الحکم نوبے بسر کردے سپر خود امر اللہ بجانب گوٹوہانہ بخت گرفتن کان الماس کہ در تصرف پنجوز میندار خانہ لیس است تعین  
 نموده بود درین تاریخ عرض داشت اور سید کہ زمیند مذکور مقاومت باشکر منصور زیادہ از اندازہ و مقدار خویش دانستہ کان را  
 پیشکش نمود و داروغہ بادشاہی بضبط آن مقرر گشت الماس انجا باصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد  
 جوہریان بغایت معتبر و ہمہ نیک اندام و بہتر تر و برتر میشوند و دوم کان گوکرہ کہ در حدود ملک بہار واقع است و الماس انجا از کان  
 برہمی آید رودخانہ ایست کہ در ایام برسات سیل از فراز کوہ می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روے بند گذشت و آب کم  
 شد جمعے کہ درین فن مہارت دارند و مخصوص این کار اند بر رودخانہ درآمدہ الماس می آرند و الحال سہ سال است کہ این ملک  
 بتصرف اولیائے دولت ابد قرین درآمدہ و زمیندار انجا مجوس است غایتا آب آنسز زمین بغایت مسوم است و مردم بیگانہ  
 و رانجانی تو اند بسر برد و سویم در ولایت کرناٹک متصل بسرحد قطب اللک در پنجاہ کرپوہ مسافت چارکان واقع است و در  
 تصرف زمینداران است و الماس انجا اکثر پنچتہ ہم میر سرد روز مبارک شنبہ دہم ناہر خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار  
 سرفراز گشت و یک زنجیر فیل باو عنایت شد مکتوب خان داروغہ کتب خانہ بمنصب ہزار و پانصدی ذات سر ملندی یافت چون حکم  
 فرمودہ بود کہ شب برات بر دور مال کا کر یہ چراغان ترتیب نمایند آخر ہائے روز دو شنبہ چار دہم ماہ شعبان بقصد تاشاے  
 آن توجہ فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بقانوس الوان و اقسام صنایع کہ در چراغان مقرر است آراستہ آتش بازیاترتیب  
 دادہ بودند بغایت چراغان عالی شد و بانگہ درین مدت پوئستہ ابر و باد و باران بود بغایت آگہی از اول شب ہوا صاف شد و  
 اثرے از ابر نماند و بر حسب دلخواہ تاشاے چراغان میسر گشت و بندہ ہائے خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم کہ

شب جمعه باز بهین دستور چراغان کنند از غریب اتفاقات آنکه آخر روز مبارک شبته مقدم متصل باریدگی بود و در وقت روشن شدن  
 چراغ باران استاد و تماشاچه چراغان خاطر خواه شد درین روز اعتماد الدوله بقطعه نیلیم قطب در غایت تفاسط و یکروزه فیصل  
 بیدمان با براق نقره مشکیش نمود چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل میدان خاصه مقرر شد در کنار تال کا که به مناسبتی که از قرائن  
 طایفه هنوز اندک بزرگ و رویشانه ساخته متروبی بود چون خاطر همواره صحبت درویشان راغب است سبب تکلفانه بلاقات او شاقم و  
 زمانه مستحبت او را در یافتن خالی از آگاهی و معقولیت نیست و آئین دین خود از مقدمات صوفیه و قوت تمام دار و ظاهر  
 خود را بردش اهل فقر و بجز موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانده توان گفت که ازین طایفه بهتر از او کسی به نظر  
 نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خن و فاشاک فراهم آورده  
 اول یک بیضه بناوه روز سوم بیضه دوم بناوه این جفت سارسی را در یک ماهی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده است  
 بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت میشدند در بیست و یکم ماه امر داد که با صلح اهل هند ماه ساون گویند بیضه  
 بناوند ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نزدیک ماده استاد پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که هیچ جان نذاری را مجال آن  
 نیست که نزدیک باو توان گذشت یکمرتبه را سوکلاسه نمودار شد بشدت هر چه تمام تر بجانب او دیده تا را سو خود را بسور رخ  
 نرسانید دست از او باز نداشت چون نیر اعظم جهان را بنور خویش نوزانی ساخت نر بر سر ماده آمده بمنقار پشت او را می خارو  
 و بعد از آن ماده بر می خیزد و بیضه و باز ماده نیز بهین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند بجای تمام شب ماده تنها بر بیضه  
 نشسته پرورش می دهد و روز زود ماده به نوبت می نشیند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجای آورد که سباده  
 آسب به بیضه رسد و هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گچیت خان دار و فجه و بلوچ خان قراول سبکی را  
 گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاه جهان نیز باین خدمت مامور و تعیین شده  
 بودند درین تاریخ آمده ملازم نمودند سبکی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از زود ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیر و یکصد و دوازده ماده  
 ازین جمله چهل و هفت زنجیر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی شکار کردند و بیست و  
 شش زنجیر زود و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیل بانان فرزند شاه جهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم  
 بسیر باغ فتح رفته دور در آنجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بود و تخانه معاودت اتفاق افتاد چون صفت خان  
 بعضی رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و خرم شده انواع گل دریا حین شگفته حسب الاتماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی یکم

بمنزل اور رقم الحق خوب سرمنزلے بہ نظر در آمدہ و خوش وقت گشتم از جواہر مرصع آلات واقمشہ ہوا سے سے و پنج ہزار روپیہ پیشکش باوقبول افتاد مظفر خان بغایت خلعت و فیل سرفرازی یافتہ بدستور سابق خدمت حکومت صوبہ ٹھٹھہ لہدہ او مقرر شد خواجہ عبدالکریم گیلانی کہ برسم تجارت از ایران آمدہ بود بر اورم شاہ عباس مکتوبے با محقر تحفہ مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نمودہ رخصت انعطاف ارزانی فرمودم و جواب کتاب شاہ با یاد بودے مرسل گشت و خان عالم نیرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصہ سرفرازیے یافت روز جمعہ غرہ شہر یورماہ شد از روز یکشنبہ سویم تا شب مبارک شنبہ باران بارید از غریب آنکہ روز ہاسے دیگر حضرت سارس پنج شش مرتبہ بنوبت بالاسے بیضہ می نشیند درین شبانہ روز کہ پیوستہ باران بود و ہوا بقدر برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضہ ہا از اول صبح تا نصف النہار متصل نشست و ازین روز تا صبح روز دیگر بے فاصلہ مادہ نشست کہ مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت ہوا تاثیر کند و نم بہ بیضہ ہا رسد و صنایع شوند بجلال آنکہ آدمی بر بہنویں عقل اوراک می کند و حیوان بمقتضائے حکمت از لے مجبول بآن شدہ و غریب تر آنکہ در اوایل بیضہ ہا را متصل ہم در زیر سینہ نگاہ میداشت بعد از ان کہ چاروہ پاتزودہ روز گذشت در میان بیضہ ہا بقدرت حاصلہ گذاشت کہ مبادا از اتصال آنها حرارت بافراط شود از گرمی بسیار فاسد گردند روز مبارک شنبہ ہفتم مبارکی و خیر می پیشخانہ بجانب اگرہ بر آوردہ شد پیش ازین نخبان و اختر شناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نمودہ بودند چون باران بافراط شد از روز خانہ محسوس و آباد و ریاسے ہی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانہ را بر آوردہ روز نسبت و حکیم شہر یور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاہ جهان خدمت فتح قلعہ کا مکرہ کہ کند تسخیر بیچ یک از سلاطین والا شکوہ بر فرزند کنگرہ آن نرسید بر دست بہت خویش لازم شمرده فوجی بسبر کردگی راجہ سورجبل پسر راجہ باسو و نقی کہ از بندہ ہاسے روشناس اوست پیش ازین فرستادہ بود و رینو لا ظاہر شد کہ فتح آن حصن متین بجمع کہ پیش ازین تعیین فرمودہ صورت پذیر نیست بنا برین راجہ بکراجیت راک از بندہ ہای عمدہ اوست باد و ہزار سوار موجود از ملازمان خاصہ خود و جمعے از بندہ ہاسے جاگیریں مثل شاہباز خان لووی و ہروی نزلین طاڈا و راسے پرتھی چند و پسران رام چند و دوست نفر برق انداز سوار و پانصد نفر توپچی پیادہ سواسے فوج کہ سابقا فرستادہ تعین فرمودند و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشتہ بود مشارالیه تسبیح زمرود کہ وہ ہزار روپیہ قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیدہ بغایت خلعت و شمشیر سرفرازی یافتہ با خدمت رخصت شد چون در انصوبہ جاگیر نہ داشت فرزند شاہ جهان پرگنہ برہانہ راک بست دو لکھ دام جمع دارد و خود بانعام التماس نمود کہ جاگیر او مقرر دارد و خواجہ نقی دیوان بیوات کہ بخدمت دیوانی صوبہ کن مقرر گشتہ بود و بظاہر معتمد خانے

وفیل و خلعت ممتاز شد و بهمت خان رابع فوجداری سرکار بهرونج دآن حد و درخصت فرموده اسپ و پریم نرم خاصه عنایت نمودم  
 و پرگنه بهرونج بجایگرا و مرحمت شد و در اسپ پتلی چند که بجز دست کا نگاره مقرر گشته بمنصب بهتصدی و چهار صد و پنجاه سوار غری غوث  
 پرافراخت چون عرس شیخ مهر غوث در میان بود هزار و در بجهت نخرج آن بفرزند آن ایشان لطفت شد منظر ولد بهادر الملک که از  
 تعینات صوبه دکن است بمنصب هزارمی ذات و پلصد سوار سر بلندی یافت چون وقایع دو از ده سال از جهانگیری نامه به بیاض  
 بروه شده بود بمقتضای کتاب خان خاصه حکم فرمودم که این دو از ده سال احوال را یک جلد ساخته نسخه ای که متعدد ترتیب نمایند  
 که به بنده ای خاص عنایت فرمائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که از باب دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند  
 روز جمعه هشتم سیکه از فاقه نویسان تمام، انوشته و جلد کرد و بنظر در آور و چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاه جهان  
 که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاصم قوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام آن  
 فرزند عنایت شد امید که توفیق در یافت این مطالب که باعث رضا جوئی خالق و دعا گوئی خلق است نصیب و روزی که با و  
 روز سه شنبه دو از دهم سجان قلی قراول سیاست رسید تفصیل این جمال آنکه او سپه حاجی جمال بلوچست که از قراولان خوب  
 پریم بود و بعد از شفقار شدن آنحضرت نوکر اسلام خان شده همراه او به بنگلورفته بود از اسلام خان بنا بر نسبت خان زادگی  
 این درگاه مراعات احوال بواسطه نوده و محل اعتماد دانسته پوسته در سواری و شکر زردیک بخودی داشت عثمان افغان که سالها  
 به ترم و عصیان در آن صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او را و راقی گذشته گذارش یافته چون حراس بقیاس از اسلام خان  
 داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت قتل تعیبات می نماید او تعیبات کار کرده و در کس دیگر را با خود متفق می سازد و فشار  
 پیش از آنکه اراده باطل این حق ناشناس از حیز قوه بفعل آید سیکه از آنها آمده او را آگاه میکند اسلام خان در خط آن حرام نمک را گرفته  
 متعبد و مجوس می گرداند القصد بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان اشقام داشتند حکم شد  
 که او نیز در زمره قراولان تنظیم باشد درین وقت پسر اسلام خان بطریق معارضه کرد که لایق محبت نزدیک من نیست بعد از  
 شگافتن ظاهر شد که چنین مقدمه با و نسبت کرده بودند معذرا چون برادرانش ببالعه عرض نمودند که محض تمت بوده و بلوچخان  
 قراول سیکه عنان شد از قتل و سیاست او در گذشته و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد باین کرامت و جلان  
 بخشه بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب اگره و آنخورد رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او  
 را حاضر سازد او کسان به تفحص فرستاده در سیکه از مواضع اگره که خاصه از ترموی نیست و جنده نام دارد و برادر

بلوچ خان کہ بہ شخص اور فتنہ بود اور در یافت ہر چند ہلاکت خواست کہ بدرگاہ آورد بیچ وجہ راضی نشد و مردم بجایت برخاستند تا گزیر نزد خواجہ جهان باگرہ رفتہ حقیقت را باز نمود مشارالہ فوجے بر سر آن دہ تعین فرمود کہ میرا وقت را اورا گرفتہ بیا نزد مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آئینہ حال مشاہدہ نمودند اورا بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاہ رسید حکم بقتل او فرمود میر غضب بسرعت ہرچہ تمام تراورا بسیار گاہ برد بعد از زمانے بشفاعت کیے از نزد لیکن جان بخشی فرمودہ حکم بہ بریدن پاسے او شد و بحسب سر نوشت پیش از رسیدن حکم بسیار رسیدہ بود ہر چند آن خون گرفتہ استحقاق کشتن داشت مہذا خاطر حق شناس نہ است گزیدہ مقرر فرمودم کہ بعد ازین حکم بقتل ہر کس شود پا وجود تا کید و مبالغتہ تا وقت غروب آفتاب عالقا ہنگاہ دارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیار رسانند روز یکشنبہ در پاسے می عظیم طغیان نمود موج پاسے کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانہاے گذشتہ ہرگز باین شدت بلکہ نصف این نیامدہ بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز و یکے نہاد مردم کمین سال کہ ورین شہر توطن دارند عرض کردند کہ یک مرتبہ در ایام حکومت مرتضیٰ خان جنین جلوریز سیل آمدہ بود و غیر از ان بخاطر نمیرسد ورین ایام کیے از تصادف مغزی کہ مداح سلطان سنجو ملک الشعراء او بود ہتلاخ افتاد بغایت سلیس و ہموار گفتہ مطلبش اینست۔

ای آسمان مسخر حکم روان تو	کیوان پیر بندہ بخت جوان تو
سیدار زبرگر باشی کہ طبع نظمی داشت قصیدہ مذکور را تصحیح نمودہ بعض رسانند خوب گفتہ بود این چند بیت از ان قصیدہ است	
ای نہ فلک نمونہ از آستان تو جانہا ہمہ فدایے دل مہربان تو یار بچہ گوہری تو کہ افروخت در ازل در سایہ تو خرم شاہ جان تو	دوران پیر گشتہ جوان در زمان تو از باغ قدرت است فلک یک تریخ سبز جان پاسے قدسیان ہمہ از نور جان تو اے سایہ خدا ز تو پر نور شد جان
نخستہ دل توفیق و تجوید سبب چو مسر انداختہ بروے ہوا باغبان تو بادا جان بکام تو اے بادشاہ عمد بادا ہمیشہ نور خدا ساسان تو	
روز مبارک شنبہ چہار دہم بصلہ این قصیدہ حکم فرمود کہ سیدار از بزرگوزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم باڑی رفتہ شد بغایت سبز و خوب بنظر درآمد وقت شام بکشتی نشست از راه دریادہ و تخانہ معاودت نمودم روز جمعہ پانزدہم ملا امیری نام پیر مردی از طرف ماوراءالنہر آمد و سعادت آشنا بنوس و ریاضت و چنین بعض رسانند کہ از قدیمان عبداللہ خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عنفوان نشونما تا وقتے کہ خان شہنشاہ شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشتہ در خلا و ملا محرم بودہ و بعد از گذشتن خان تا حال دوران	

ملک بروجہ گزرا نیندہ دینولا بقصد زیارت خانہ مبارک از وطن بالوفہ برآمدہ نمود را بلازمت رسانیدم اورا در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود کہ روزے چند در خدمت خواہم بود ہزار روپیہ خرچے و خلعت مرحمت شد بغایت پیر شگفتہ روسے پر نقل و سخن است وز شاہجہان نیز پانصد روپیہ و سر و پا لطف کرد در میان باغچہ دولتخانہ خورم صفہ و جوئے واقع است و یک ضلع آن صفہ درخت مو لوسر بیست کہ پشت بران دادہ می توان نشست چون یک طرف تنہ او مقدار سہ ربع گز کا داک شدہ بد نہا بود فرمودم کہ لوح سنگ مرمر تراشیدہ در انجا مضبوط سازند کہ پشت بران نہادہ توان نشست درین وقت بیستہ بد یہ بزبان جاری گشت و بسنگ تراشان حکم شد کہ دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحہ روزگار ہانزد آن بیت اینست - بیت

نشین گاہ شاہ ہفت کشور | جہانگیر این شاہ ہندشاہ اکبر

شب سہ شنبہ نوزدہم در دولتخانہ خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین صنایع چنان بود کہ ہر چند گاہ اہل بازار و محترفہ شہر حسب الحکم در سخن و دولتخانہ دکان ہا آراستہ از جواہر مرصع آلات و انواع اقمشہ و اقسام امتہ انچہ در بازار ہا بفروخت میرود حاضر ساختہ بنظر در آوردند بخاطر رسید کہ اگر در شب این بازار ترتیب ناید و خانوس بسیارے در پیش دکانہا چیدہ شود بطور نمودی خواہد داشت بے تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود کجیح دکانہا سیر کردہ انچہ از جواہر مرصع آلات و ہر قسم چیزے خوش آمد خریدم از ہر دکان متاسے بلا امیری انعام شد و چندان جنس باورسید کہ از ضبط آن عاجز آمدہ بود روز مبارک شنبہ بیست یکم شہر پور ماہ آبی سہ جلسہ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنہ ہزار و بیست و ہفت ہجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی مبارکی و فرسخے آیات عزیمت بصوب دارالخلافہ اگرہ برافراشتہ شد و از دولتخانہ تا مال کا کہ یہ کہ محل نزول آیات اقبال بود بدستور معہووشا کنان شتافتیم در بہین روز جشن وزن شمس معقد گشت و بحباب سہ شمس سال پنجاہم از عمر این نیاز مند در گاہ ایزدی مبارکے آغاز شد و بعضا بطریق خود را بظلا و دیگر اجناس وزن نمودہ مروارید گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نمودہ در حرم سرے دولت بعیش و عشرت گزارانیدہ شد روز جمعہ بیست و دوم حکم کردم کہ جمع مشایخ و ارباب سعادت را کہ درین شہر توطن دارند حاضر سازند کہ در ملازمت اظہار نمایند و سہ شب برین وقیرہ گذشت و ہر شب تا آخر مجلس خود بر سر پاستاودہ بزبان حال میگفتم - سہ

خداوندگار تو نگر توئے	توانا و درویش پرور توئے	نہ کشور کشایم نغمہ نمان دہم	یکے از گدایان این در گم
تو بر خیر و نیکی دہم دسترس	و گرنہ چہ خیر آید از من کہس	منم بندگان را خداوندگار	خداوند را بندہ حق گذرا

جمعے از قرار کہ تا حال بلازمت زسیدہ بودند التماس مدد معاش داشتند در خور استحقاق ہر یک زمین و خرچے مرحمت شدہ



کامیاب خواہش گردانیدم شب مبارک شنبہ بیست و یکم سارس یک بجہ برآورد و شب و شنبہ بیست و پنجم یکچہ دوم بجہ یک چہ بعد از سی چہار روز  
 و دوم بعد از سی و شش روز برآمد در حجتہ از یکچہ قازوہ یا زوہ کلان تر یا برابر بجہ ملاوس یک ماہ تو ان گفت پیشکش نیک رنگ است روز  
 اول بیچ نخورد و از روز دوم ماورش ملجاسے خرد و را بمقتار گرفتہ گاہ مثل کبوتری خورائید و گاہ بردش مرغ پیش بجہ سے  
 انداخت کہ خود بچیند اگر ملج ریزد بود درست میگذاشت و اگر کلان تر یعنی را وہ پارہ و بعضے را سه پارہ سے کر و تا بغراغت بجہای  
 او تو اند خورد چون بیابیل دیدن آنها داشتیم حکم فرمودم کہ با احتیاط تمام چنانچہ آزاری و آسیبہ بانہا نرسد بحضور بیارند و بعد از  
 دیدن باز فرمودم کہ بہان باغچہ درون دو تخانہ برودہ بجا فطت تمام نگاہ و اندہر گاہ نقل و حرکت توان فرمود بلازمت خواہند آورد  
 درین روز حکیم روح اللہ بانعام ہزار روپیہ سرفراز شد بدیع الزمان پسر میرزا شاہرخ از جاگیر خود آمدہ ملازمت نمود روز  
 شنبہ بیست و ششم از تال کا کر یہ کوچ کردہ و موضع کج منزل گزیدم روز کشتنبہ بیست و ہفتم برکنار دریاسے محمود آباد کہ ایزک نام دارد  
 نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب و ہوا سے احمد آباد بسیار زبون بود محمودہ بیکرہ باستصواب حکما بر ساحل دریاسے مذکور  
 شہری اساس نہادہ اقامت گزیدہ بود بعد از ان کہ جا پانیر راجہ کرد ان جا را دار الملک کرد و تا زمان محمود شہید حکام گجرات اکثر  
 اوقات در انجائے بودند محمود مذکور کہ آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد شیشن گاہ خود قرار و اوبے تکلف آب و ہوا سے  
 محمود آباد را بیچ نسبتی با احمد آباد نیست بخت امتحان فرمودم کہ گو سفندے را پوست کندہ در کنارتال کا کر یہ بیا ویزند و بچین  
 گو سفندے را در محمود آباد اتفاقا ہوا ظاہر گرد و اتفاقا بعد گذشتن ہفت گھڑی روز در انجا گو سفندی را آویختند چون سے  
 گھڑی از روز ماند بربہ متعفن و متغیر گشت کہ عبور از حوالے آن دشوار بود در محمود آباد وقت صبح گو سفند را آویختند تا وقت شام ہملا  
 متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم ہزار شب تعفن پیدا کرد و مجلا در سواد شہر احمد آباد بعد از ہشت ساعت بخومی متعفن گشت در محمود آباد  
 بعد از چاروہ ساعت روز مبارک شنبہ بیست و ہفتم رستم خان را کہ فرزند اقبال مند شاہجہان بجاومت و حراست ملک گجرات متقد  
 نمودہ بنایت اسپ و فیل و پریم نوم خاصہ سرفراز ساختہ رخصت فرمودم و بندہ ہاسے جہانگیری کہ از تعینات صوبہ مذکور اند  
 در خور رتبہ و پارہ خویش با سپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعہ بیست و نہم شہر یورمطابق غرہ شوال را سے بارہ بخلعت و شمشیر صغ و  
 اسپ خاصہ فوق عزت را برافراختہ بوطن خود عرض گشت و فرزند ان او نیز با سپ و خلعت سرفرازی یا قند روز شنبہ بسید محمد شہر  
 شاہ عالم فرمودم کہ ہر چہ میخواستہ باشد بجا بانہ التماس نماید و بر طبق این سوگند مصحف داوم موسے الیہ عرض کرد کہ چون  
 مصحف قسم میدہد التماس مصحفی نایم کہ پیوستہ با خود داشتہ باشم و از تلاوت ثواب بجزرت رسد تا برین مصحف بخط

و بیجا

یا قوت لقطع مطبوعه مختصر که از تفائس و نواد روزگار بود میرزا کور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میرزا بابت نیک نهاد و معتنم است با نجابت ذاتی و فضائل کسبی با خلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رود کشاده پیشانی است و از مردم این ملک بخوش ذاتی میر کس دیده نشد بمشاریه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالص از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلاً بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشود بلغات ریخته قرآن را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یک حرف بر معنی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میرزا نیز جوانی است بفتون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادت مندی از ناصیه احوالش ظاهر و میرزا بفرزند می اومی نازد و الحق شایستگی این دارد و نفع آن جوانی است با آنکه مکرر بمشایخ کجرات موافقتها بظهور رسیده بود و خود را در خود را استحقاق هر یک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتیم چون آب و هوا ای این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم بایند و بعد از دیدن آنها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموع آن چهل و پنج توله باشد شراب مزوج معتاد بود و الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت نیم توله باشد خورده می شود از بدایح و قلیح آنکه پیش ازین بشانزده و هفتده سال در ال آباد با خدا می خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به نهمین رسد ترک شکر و تیر و بنذوق نموده بیچ جاندار می را بدست خود آورده نسا زرم و مقرب خان کاز منظران محفل قدس بود ازین نیت آگاه می داشت القصد درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفس تنگی کرد آزار بسیار کشیدم در آن حالت با الهام غیبی از عهدی که با خدا می خود کرده بودم بیاد می آمد و عزیمت سابق در خاطر تصمیم یافت و بان خود قرار دادم که چون سال پنجاهم با خیر رسیده مدت و عده بسرا آید بوقتیکه اللہ تعالی روزی که سعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انار اندر بر خانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی موطن آنحضرت جسته دل را از ان شغل باز دارم بجزر خطور این نیت در خاطر آن کلفت و آزر دگی رفع شد خود را خوش وقت و نازه یا فتم و زبان را بحد و سپاس از و جلشانه و شکر موابه با چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد | که رحمت بران تربت پاک باد | میا زار مورسے که دانه کش است | که جاندار و دجان شیرین خوش است  
 روز مبارک شب چارم ماه الهی سید کبیر و بخترخان و کلا سے عا دل خان را که پیشکش او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف

از زانی داشتیم سید کبیر خلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفراز سے یافت و نخبتر خان با اسپ و خلعت و اور سی مرصع کہ اہل آن ملک در گرون می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش ہزار در بخریے بہر دو انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیلہ فرزند اقبال مند شاہجہان التماس شبیہ خاصہ شریفیہ نمودہ بود شبیہ خود را با یک قطعہ لعل گران بہا و فیل خاصہ بشار الیہ عنایت فرمودم و فرمان جہت عنوان صادر گشت کہ از ولایت نظام الملک و قطب الملک ہر جا و ہر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و ہر گاہ ملک و مدد میخواستہ باشد شاہ نواز خان فوجے آراستہ بگج او تعیین نماید و در زمان سابق نظام الملک کہ کلان ترین حکام دکن بود و ہمہ ادوار بگلانی قبول داشتند و برادر ہمین میدانستند ورنیو لا عادل خان مصدر خدمات شایستہ گشت و بخطاب والا سے فرزند می شرف اختصاص یافت اورا بسرداری و سری تمام ملک دکن بلند مرتبہ ساختم و بجهت شبیہ این رباعی بخط خاص مرقوم گشت ۔

اسے سوے تو دایم نظر رحمت ما	آسودہ نشین بسایہ دولت ما
سوے تو شبیہ خویش کردیم روان	تامنے ما بہ بیستی از صورت ما

و فرزند شاہجہان حکیم خوش حال پسر حکیم بہام را کہ از خانہ زادان خوب این درگاہ است و از صغرسن در خدمت آن فرزند کلان بودہ بجهت رسانیدن نوید مراحم جاگیر بمرافقت و کلا سے عادل خان تہذاب فرستاد و بہرین روز میرجلد بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبہ بجات را در ہنگامیکہ بدیوانی صوبہ بنگالہ اختصاص داشت بعضی عاوش روسے دادہ بود از سامان افتادہ بنا برین مبلغ پانژدہ ہزار روپیہ بانعام او مرحمت شد ورنیو لا دو جلد جاگیر نامہ ترتیب یافتہ بنظیر گذشت یکے را چند روز پیش ازین بہار الملکی اعتماد الدولہ لطف فرمودم و درین تاریخ دیگرے بفرزند می آصفخان عنایت نمودم روز جمعہ پنجم بہرام پسر جاگیر قلی خان از صوبہ بہار آمدہ دولت زمین بوس دریافت و الماسے چند از حاصل کان کوکرہ آوردہ گذرانید چون دران صوبہ از جاگیر قلی خان خدمت شایستہ بظہور نرسیدہ بود معہ ذلک بعرض مکرر رسید کہ چندے از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدی دراز ساختہ بندہ ہاسے خدارا مزاحمت و آزار میرسانند و ہر یکے خود را حاکمی تراشیدہ جاگیر فلجان را تکمیل نمی نهند بنا بران مقرب خان کہ بندہ قدیم الخدمت مزاجبان است فرمان بخطا خاص صادر گشت کہ بصاحب صوبگی بہار سرفراز ممتاز بودہ بجز رسیدن فرمان قضا جریان بدانصوب شتاب از الماس ہای کہ ابراہیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاہ ارسال داشته بود چند قطعہ بجهت تراشیدن حوالہ حکاکان سرکار شدہ بود ورنیو وقت کہ بہرام ناگاہ باگرہ رسید بگاہ درگاہ سے شد خواہہ جان چندے را کہ طیار شدہ معصوب او بدرگاہ فرستاد یکے از انہا بانقش است و بظاہر از نیلم تیز

بہرام

نمی‌توان کرد و تا حال الماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ بوزن درآمده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیاری بود بیست هزار روپیه از زیاده اسال تا تاریخ ششم مه ماه ابنه خورده شد و درین ملک لیمون فراوان است و بالیده می‌شود و از باغ کاکونا نام هندوسه چند لیمون آورده بودند بقایات لطیف و بالیده یکے را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برآمد روز شنبه ششم جشن و سهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته بنظر آورده بعد از آن فیلیان خاصه را آراسته گذرانیدند چون دریای میهنوز پایاب نشده بود که اردوسه گیهان شکوه عبور تواند نمود و آب و هوا سے محمود آباد در آن بیچ نسبتی دیگر منازل نمود باز ده روز درین سر منزل مقام واقع شد روز دو شنبه ششم از منزل مذکور کوچ کرده در مووه نزول اقبال افتاد و خواجه ابوالحسن بختے را که با جمعی از بنده های کارگذار ملاح و خاوه بسیار پیشتر فرستادم که دریای میهن را پل بندند که انتظار پایاب بناید کشید و اردوسه ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول را ایات جلال گشت در اوایل سانس ز پای بچه خود را بمنقار گرفته سه رنگون آویزان میساخت و بیم آن میشد که مبادا از اثر بیهری باشد و صنایع سازد بنا بر آن حکم فرموده بودم که نمر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند در نیولا صحبت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیهری و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر در یافته شد و محبت او بیچ کمتر از محبت ماوه نسبت معلوم می‌شود که آن او اہم از روسے دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر بیدار بشکار پوز رفته سه آہوی سیاه و چهار ماده آہو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم تیر بشکار پوز رفته پانزده راس آہو از نو ماده گیرانیده شد بیوزارستم و سہراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیند گاؤ رفته ہر قدر کہ تواند با بندوق بزند هفت راس از نو ماده پورو پسر شکار کردند چون بعض رسید کہ درین نواحی شیرے است مردم آزار کہ بگوشت آدم عادت کرده و آسیب او خلق خدا میرسد بفرزند شاه جهان حکم شد کہ شر او را از بنده های خدا کفایت کند آن فرزند حسب احکم بندوق زده شب بظهور آورده فرمودیم کہ در حضور پوست کنند اگر چه بظاہر بر کلان می‌نمود چون لاغر بود از شیر ما سے کلان کہ من خود انداختہ ام در وزن کمتر بر آمد روز دو شنبه پانزدهم روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیند گاؤ شافته ہر روز و نیند گاؤ بہ تفنگ زده شد روز مبارک شنبه ہشدهم بر کتار تالے کہ مخیم بارگاہ اقبال بودیم پالہ آراشگی یافت گلماسے کنول بر روسے آب نوزک شگفتہ بود بنده های خاص بساغر شادا خوشوقت گشتند جہاگیر قلنجان بست ز بخر فیل از صوبہ بہار و مروت خان ہشت ز بخر از بنگالہ پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جہاگیر قلنجان و دو فیل از مروتنجان داخل فیلان خاصه شد نہ تمہ بخلفا تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم تملین کہ از خان زادان دین در گاہ است بنصب

هشت صدی ذات و ششصد سوار از اصل و اصنافه سرفرازی یافتند قیام خان بخدمت قراول بیگ و منصب ششصدی ذات و  
 صد پنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از مساوات باره به و بجزید شجاعت و کار طلبی امتیاز و از تعینات صوبه بنگلش است حسب التماس  
 مهابت خان صاحب صوبه مذکور منصب هزار و پانصدی ذات خاصه و هشت صد سوار فرقی عزت برافراخت کفایت خان دیوان صوبه بجات  
 بعنایت فیلی سرفراز شده مخص گشت بعین خان بخشه صوبه مذکور شمشیر مسمت نمود روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیل گاو و نوزدهم در  
 مدت عمر بیادندم که تیر بندوق از نیل گاو و نرکلان پران گذشته باشد از ماهه بسیاری که در درین تاریخ با آنکه چیل و پنج قدم مسافت بود  
 از دو پوست آزاد گشت به مطلق اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس بناده شود روز یکشنبه بست و یکم خود بشکار باز  
 و جره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر سپهران و دیگر بنده با حکم فرمودم که بشکار نیل گاو رفته هر قدر توانند به بندوق نرکلان  
 نوزده راس از نر و ماده شکار کردند و ده راس آچو هر کس از هر قسم بوزگیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب التماس  
 خانخانان سپه سالار منصب هزاری ذات و دو بیست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد  
 روز سه شنبه بست و سوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواسه ماده شیرے با سه بچ بنظر آورده چون نزدیک  
 براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هر چهار راب کفتنگ زدیم و از آنجا بمنزل پیش شتافته از پله که بر بالا سه می بسته شده بود عبور  
 فرمودم با آنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب بعنایت عمیق بود و نرسید گشت بحسن استقامت و اجده الواسن میر بخشی پیش از  
 دوسه روز پله در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل درعه و عرض چهار درعه است مرتب گشته بحجت امتحان فرمودم که فیلی کن بند  
 خاص را که از قبیلان کلان توی پیکل است با سه ماده فیلی از روسه پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که توایم او از بار نیل  
 که پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان مجربان حضرت عرش آشیانی انار آمد بر بانه شنیده ام که میفرمودند که روزی در عنفوان  
 جوانی دوسه پیاله خورده بودم و بر فیلی مست سوار شده با آنکه هشیار بودم و فیلی در رعایت خویش جلوی بار او و اختیار سن می گشت خود  
 بیوش و فیلی را بدست و سرکش و انزوده بجانب مردم میدوانیدم بعد از آن فیلی دیگر طلبیده هر دو را بجنگ انداختم و آنها جنگ کنان  
 تا سر پل که بر دریا بسته شده بود شتافتند قضا را انضیل گرخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر بست پل روان  
 شد و فیلی که من پرده سوار بودم از پله او شتافت هر چند عنان او بدست اختیار من بود و با نذک اشارت می ایستاد و بخاطر رسید که اگر فیلی  
 را از رفتن بالا سه پل باز دارم مردم آن ادا را سه ستان را محمول بر خاشکی خواهند داشت و ظاهر خواهد شد که نه من مست بخود  
 بوده ام نه فیلی بدست و خود سرو این ادا را از بادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتابید این سجان استعانت جسته فیسل خود را

از تعاقب او باز نداشتم و ہر روز بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی تشریب یافتہ بود ہر گاہ فیصل دستہا سے خود را بر کنار کشتی می نهادند کشتی بآب فروئی رفت و نصف دیگر بلندی ایستاد و ہر چی ہم گمان آن سے شد کہ پیوند کشتی با از ہم گسیختہ گروہ مردم از مشاہدہ این حال عزلی بجز اضطراب و شورش می بودند چون حمایت و حراست حق صل و علا ہمہ جا وہمہ وقت حارس حامی این نیاز مند است ہر دو فیصل در زمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شبہ بست و پنجم بر کنار آب می بزم پیالہ تشریب یافت و چندی از بندہ ہا سے خاص کہ درین قسم مجالس و محافل راہ دار مذہب غریب سے لبریز عنایت با سے سرشار کام دل برگرفتند بے تکلف مترسے است بنایت دل نشین بہر وجہ در ان منزل بہار مقام واقع شد کیلئے خوبے جا و دوم آن کہ مردم در گذشتن اضطراب نمایند روز یک شبہ بست و ہشتم از کنار آب می کوچ فرمودم روز و شبہ باز اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشاے مشاہدہ شد جفت سارس کہ بچہ کشیدہ بود روز مبارک شبہ از احمد آباد آوروہ بودند در صحن دولت خانہ کہ بر کنار تال تریب یافتہ بود با بچہ ہا سے خوبے گشتند اتفاقاً نروما وہ ہر دو آواز کردند جفت سارس صحرائی آواز اینہا را شنیدہ ازان طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثر آن پرواز کنان آمدہ نرما و ماوہ با ماوہ جنگ افتادند و با آنکہ چند کس ایستادہ بودند صلا خا با و ملاحظہ مردم نکردند و خواجہ سہر ایانی کہ محافظت آنہا مقررند قصد گرفتن شافتہ سیکے بر زور او نیت و دیگری باوہ آنکہ نرما گرفتہ بود بتلاش بسیار نگاہداشت و آنکہ باوہ دست انداختہ نتوانست نگاہداشت و از جنگ او بدر رفت سن بہست خود منقہ در سنی و پا ہا سے او انداختہ آفا و ساختم و ہر دو بجا و مقام خویش رفتہ قرار گرفتند غایتا ہر دفعہ کہ سارس ہا سے خانگے فریاد میکردم اتہانیز در برابر آواز سے دادند و ہم ازمین عالم تماشاے آہوے صحرائی دیدہ شد در پرگنہ کرنال بشکار رفتہ بودم قریب بہ کسی کس از پل شکار و خدمت گار و رمازمت حاضر بودند آہوے سیاہ با ماوہ آہوے چند بنظر در آن یک مرتبہ آہوے آہوگیر را جنگ ادسردادیم و دوسہ شاخ جنگ کردہ پس پارگشتہ آمد و فوہ دیگر خواستم کہ ایما ند بر شاخ آہوے آہوگیر بستہ بگذاریم تا گنبار شود درین اثنا آہوے صحرائی از شدت غضب و غیرت ہجوم مردم را در نظر نہ آوروہ سبے محاباد دیدہ آمد و دوسہ شاخ با آہوے خانگی جنگ در گریز کردہ از میان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عنایت خان رسید او از خدمت گاران و بندہ ہا سے نزدیک بود با آنکہ آہوون میخورد و ہنگام فرصت مرکب پیالہ ہم میشد رفتہ رفتہ شینقہ شہرب گشت چون ضعیف بینیہ بود زیادہ از حوصلہ و طاقت خویش از تکاب می نمود و مرض اسہال بتلاشہ درین ضعف دوسہ دفعہ از عالم صرخش می بریزد شستولی گشت حسب الحکم حکیم گنابا ہا و پورچت ہر چند تہیرات بکار بردنفعی بران مرتب نگشت مع ذلک غریب جوئی ہمہ رسانید و با آنکہ حکیم مبالغہ و تاکید سے نمود کہ در شبان روز ہست

از کشتن صحرائی است

بیش از یک نوبت مرکب غذا نشود ضعیف احوال خود سے توانست کرد پوانہ دار خود را بر آب و آتش سے زود تا آنکہ بسور القینہ و سستقا  
مخبر شد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود کہ خود را پیشتر با گره رساند حکم فرمودم کہ بکنو را آمدہ رخصت شود  
در پانگی انداختہ آوردند بجدی نخیست و ضعیف نظر در آمد کہ موجب حیرت گشت سع

کشدہ پوستے براستخوانے

بلک استخوان ہم بہ تجلیل رفتہ با آنکہ مصوران در کشیدن شبیہ لاغر نہایت اعزاق بکاری برندا اما ازین عالم بلکہ نزدیک باین ہم نظر  
در پناہ سبحان اللہ آدم زادہ باین سپات و ترکیب ہم میشود این دو بیت او ستاد و درین مقام مناسب اقتاودہ

سایہ من گرم نگیرد پاسے | آقا قیامت نداردم بر جاے | نالہ از بسکہ ضعف دل بیند | تا لب چند جاے بشیند

از غایب عزائب فرمودم کہ مصوران شبیہ اورا کشد القصہ حال اورا بسیار متغیر یافتیم کہتم کہ زہنا روز چہین وقت نفسی از یاد حق غافل  
بناید شد و از گرم او نا امید بناید شد اگر مرگ امان بخشد آن را و متنگاہ مغذرت و فرصت تدارک با بدیشمرد و اگر مدت حیات بسر آمدہ  
ہر نفس کہ بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از باز ماند ہا سے خویش دل مشغول مباش کہ اندک حق خدمت پیش ما بسیار است چون  
از پریشانی او بعض رسیده بود و ہزار روپیہ خرچ راہ با دادہ رخصت کردم روز دوم مسافر راہ عدم گشت روز شنبہ سے ام کار  
آب مانب محل نزول اُردو سے گیہان پوسے گردید جشن نوروز مبارک شنبہ دویم ابان ماہ الہی درین منزل آراستگی یافت امان اللہ  
پہرہ مات خان حسب لالتماس او بمنصب ہزاری ذات و سید سوار سرفراز شد کہ دہر ولد را سے سال بمنصب ہزاری ذات و شہتصد  
سوار سربندی یافت عبداللہ سپہ خان عظیم ہزاری ذات و سید سوار ممتاز گشت دلیر خان کہ از جاگیر داران صوبہ گجرات است  
بر حمت اسپ و فیل سرفراز نمودم رنبا ز خان سپہ سہا ز خان کنبو حسب الحکم از صوبہ دکن آمدہ بخدمت بخشگری و واقعہ نویسی  
لشکر بنگش سرفراز گشت و منصب او شہتصدی ذات و چار صد سوار مقرر شد روز جمعہ سویم کوچ فرمودم درین منزل شاہزادہ  
شجاع جگر گوشہ فرزند شاہ جہان کہ در دامن عصمت نور جہان بیگم پرورش سے یا بد زمر نسبت با و تعلق خاطر و دل بستگی بر تہ  
ایست کہ از جان خود عزیز میدارم بیماری کہ مخصوص اطفال است و آنرا ام الصبیان میگویند بہر سانید و زمانے تمتد از ہوش رفت  
ہر چند اہل تجربہ تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و ہوشی او ہوش از من رہود چون از تداوی ظاہری ناہمدی دست داد  
روی خضوع و خشوع فرق نیاز بد رگاہ کریم کار ساز و رحیم بندہ نواز سودہ صحت اورا مساکت نمودم درین حالت بخاطر گذشت کہ  
چون با خدای خود عہد کردہ بودم کہ بعد از تمام سن خمسین از عمر این نیاز مند ترک شکار تیر و بندوق نمودہ بیچ جاندار سے را بدست

خود آزرده نسازم اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندین جاندار شود  
حق سبحانه تعالی اورا باین نیاز مندار زانی وارد القصره بعزم و درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جاندار سے را  
بدست نیازم بکرم الهی کوفت او تخفیف تمام یافت و دوران هنگام که این نیاز مند در بطن والدہ بود بدستور سے کہ دیگر اطفال در شکم  
حرکت می کنند و نیت اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاطم گشته صورت حلال را بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند  
و در ان ایام پدرم پیوسته شکار یوز می فرمودند چون آنروز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند کہ در مدت عمر روز جمعه شکار یوز  
نکنند تا آنجا سے حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آنحضرت نمودم تا حال شکار یوز روز جمعه مکرده ام بجا بخت  
ضعف یوز تپشی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی او را عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کونج  
اتفاق افتاد روز سے پسر حکیم تعریف شیر شتر میگرد و بخاطر رسید که اگر روز سے چند بدان ماوست نایم ممکن که نفعی داشته باشد و بجز این  
گو دار باشد اصفت خان ماده دلائی شیر دار داشت قدر سے ازان شیر تناول کروم بخلات شیر دیگر شتران که خالی از شور سے نیست  
بذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یکماه است که هر روز سپایه که مقدار نیم کاسه آنجور می باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر  
شده رافع تشنگی است غریب آنکه دو سال پیش ازین اصفت خان این مایه را خریدہ بود و دوران وقت بچہ نداشت و اصلا اثر شیر ظاهر  
نمود و درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد هر روز چهار شیر گاؤ پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر باد بیان بخورد  
اومی دهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بملکف بذاق من خیلکے در افتاد و گو ارا آمده و بخت امتحان شیر گاؤ و شیر پیش را  
طلبیده هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازان قسم خوراک بدهند تا ظاهر  
شود که از اثر غذا ای سے لطیف عذوبت است یا در اصل شیر این شتر شیرین است روز کم شنبه هفتم کونج فرمودم روز مبارک شنبه  
نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلا سے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر کشمیر گاه آن را از نقره ساخته  
بودند پیشکش نمود آخر با سے آن روز بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی بنگش را که بدر گاه طلبداشته شده بود درین روز  
سعادت آستان بوس در یافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت سرفراز خان که از گلپان صد بکرات است بعنایت علم و  
اسپ پنجاق خاصه و فیل فرق عزت بر افراخته رخصت یافت عزت خان که از تعینات شکر بنگش است بعنایت علم سر بلند  
گردید روز جمعه دهم کونج فرموده شد میر میران بنصب دو هزار می ذات و شش صد سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم  
پرگنه دو حد محل در دهم یک مسود گشت شب یک شنبه دوازدهم آبان ماه الهی منہ سیزده جلوس مطابق با نزد دهم ذیقعدہ هزار



و بیست و ہفت ہجری بطالع نوزدہ درجہ میزان بخشندہ بے منت بفرزند اقبال مند شاہمان از صیغہ آصف خان گرامی فرزند کریمت  
فرمود آمد کہ قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخندہ باد سہ روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبہ پانزدہم در موضع  
نریہ نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شدہ کہ جشن مبارک شنبہ تا مقدور و ممکن باشد در کنار آب و جاسے بصفا ترتیب یابد  
درین نزدیکی سرزمینے کہ قابلیت آن داشته باشد ہوناگزیر قریب نبی از شب مبارک شنبہ شانزدہم گذشتہ باز سواری فرمودم  
و ہنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال پاکور نزول اجلال واقع شد آخر ہاسے روز بزم پیالہ آراستہ بچندی از بندہ ہای  
خاص پیالہ عنایت نمودم روز جمعہ ہفتہ مہم کوچ فرمودم کیشود اس مار و جاگیر دار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمدہ بسعادتی بن  
بوس سر بلندی یافت روز شنبہ ہیزدہم جاسے رام گڑھ معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سہ گڑھی بطلوع ماندہ بود در کرہ ہوا  
ماہ بخار و دخانی شکل عمودے نمودار شد و ہر شب یک گڑھی پیشتر از شب دیگر ظاہر میگشت و چون تمام نمود صورت حربہ پیدا کرد ہر دو  
سربادیک و میان گندہ خمدار مانند دھرہ پشت بجانب جنوب و روے بسوے شمال الحال یکپہر بطلوع ماندہ ظاہری گرد و بجان و  
اختر شناسان قد و قامت اورا با سطرلاب معلوم کردند کہ بست و چار درجہ فلکی را با احتیاط سنظر ساز است و بجزکت فلک عظم متحرک و  
حرکت خاصہ نیز در جهت حرکت فلک عظم در وظاہری شود چنانچہ اول در برج عقرب بود آنرا گذشتہ میزان رسید و حرکت عرض  
در جهت جنوب بیشتر دار و دانیان فن نجوم در کتب این قسم را حربہ نامیدہ اند و نوشتہ اند کہ ظہور این دلالت میکند بر ضعف ملوک  
عرب و استیلا دشمنان ملوک عرب بر ایشان و العلم عند اللہ تا تاریخ مذکور بعد از شانزدہ شب کہ علامت ظاہر شدہ بود در بہان  
سمت ستارہ نمودار گشت کہ سرش روشنے داشت و تا دو سہ گزوم او در ازمی نمود و اما در دوم اصلا روشنے و درخشندگی نبود  
الحال قریب ہشت شب است کہ نمودار شدہ ہر گاہ کہ منتظرے گردم قوم خواهد نمود و از آثار او آنچه بطور رسد نوشتہ خواہ شد روز  
یکشنبہ نوزدہم مقام کردہ روز دو شنبہ در موضع سیتل کبیرہ نزول فرمودم روز سہ شنبہ بست و یکم باز مقام شد بر شید خان افغان  
خلعت و بیاض محبوب رنبا ز خان مرحمت نموده فرستادم روز کم شنبہ بست و دوم پرگندہ پور مخیم آردوی گیہان شکوہ گشت روز مبارک شنبہ  
بست و سیوم مقام کردہ بزم پیالہ ترتیب یافت و در اب خان خلعت نادری سرفراز شد روز جمعہ مقام نموده روز شنبہ بست و پنجم  
پرگندہ آردوی مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبہ بست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دو شنبہ بست و ہفتم بر لب  
آب کمر منزل شد روز سہ شنبہ بست و ہفتم سواد بلدہ اوجین سورہ رایات فیروزی گردید از احمد آباد تا اوجین نود و ہشت  
کردہ مسافت را بہ بست و ہشت کوچ و چہل و یک مقام کہ دو ماہ و نہ روز باشد آمدہ شد روز کم شنبہ بست و نهم با جہر و پ